

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال چهارم، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۹۲

بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی*

دکتر جواد دهقانیان

استادیار دانشگاه بندرعباس

عایشه ملاحی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بندرعباس

چکیده

در ادبیات معاصر ایران و عرب در شاخه شعر غنایی، فریدون مشیری و نزار قبانی دو شاعر مطرح و نام آشنا به شمار می روند. عشق، کهن ترین و در عین حال، پیچیده ترین مضمون ادبیات غنایی، در شعر این دو شاعر نمودی عینی دارد. نزار قبانی، شاعر زن و شراب، نگاه سنتی و مدرن را در مورد زن و عشق با هم تلفیق کرده و تصویری جدید از معشوقه ارایه داده است، تصویری که هدف غنایی آن تلطیف نگاه مردسالار جامعه عرب نسبت به زن است. زبان شعر او نیز بسیار لطیف و عام فهم است، به گونه ای که جامعه در شکل های مختلف به خوبی با آن ارتباط برقرار کرده است. در شعر مشیری اگر چه زن و معشوق به اندازه شعر نزار قبانی حضور و نمود ندارد، اما آمیزش نگاه سنتی و مدرن به خوبی نمایان است. مشیری از یک سو پایبند به جریان شعر غنایی سنتی است. بر این اساس، در شعر او معشوق هنوز تیپیک و کلیشه ای است و حتی بردن نام وی تابو به شمار می رود. از سوی دیگر، شخصیت زن به فراتر از مرزهای تن ارتقا یافته است. زبان سهل ممتنع مشیری از دیگر مواردی است که باعث شباهت ویژگی های شعر وی با نزار قبانی می گردد. این مقاله می کوشد مضامین عاشقانه را در دو اشعار شاعر تغزلی معاصر مورد مطالعه قرار دهد و ویژگی های عشق و معشوق را در آثار آن ها مقایسه کند.

واژه های کلیدی: ادبیات تطبیقی، فریدون مشیری، نزار قبانی، عشق،

معشوق، زن.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۴/۱۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۸/۲۰
نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: mirjavad2003@yahoo.com

۱-مقدمه

پیشینه روابط و تعاملات فرهنگی ایران و عرب به عنوان ساکنان یک منطقه به دوران کهن می‌رسد. ایرانیان و اعراب پیش از اسلام به دلیل نزدیکی مکان و پس از آن به واسطه باورهای مشترک اسلامی، از دیرباز همواره نوعی اشتراک، پیوند و نزدیکی داشته‌اند. تأثیراتی که ادبیات ایران در ادبیات عرب یا بالعکس داشته، قابل توجه است. از جمله می‌توان از نشانه‌های نفوذ زبان فارسی در زبان عربی، به شیوه کتابت پهلوی در نشر عربی، توسعه قصه پردازی در ادبیات تازی، نفوذ عقاید فلسفی ایران قدیم در میان اعراب، اشاره کرد. در مقابل نفوذ قالب‌های شعر و عروض عرب در شعر فارسی، تأثیر شخصیت‌های ادبی، دینی و علمی عرب و اسلام در ادب ما از جمله تأثیرات ادبیات عرب بر ادبیات ایران است (مدنی، ۱۳۸۲: ۳).

آشنایی اعراب و ایرانیان با اروپا و غرب و مشاهده سیر تحولات اجتماعی و تاریخی عصر جدید، موجب نوعی بیداری و تحول ادبی در ایران و جوامع عرب گردید. از اواخر قرن نوزدهم میلادی، ارتباط جهان عرب با دنیای غرب گسترده‌تر شد و زمینه تجدد و نوآوری فراهم گردید. نوآوری در شعر عربی، با آشنایی و مطالعه آثار شعرای رمانتیک فرانسه و انگلیس شدت یافت. هنوز قرن نوزدهم به پایان نرسیده بود که نوع تازه‌ای از شعر در ادبیات عرب به ظهور پیوست، شعری که با نوع سابق^۱ خود از لحاظ شکل و مضمون و از لحاظ اسلوب تعارضاتی داشت. شعرای ایرانی نیز از آغاز عصر قاجار به تدریج با مظاهر تمدن غرب و ادبیات غربی آشنا شدند. رفت و آمد پیاپی اروپاییان به دربار قاجار، اعزام دانشجویان به اروپا، ترجمه آثار نویسندگان غربی و... موجبات بیداری سیاسی-اجتماعی ایرانیان را فراهم آورد و به دنبال آن، زمینه تحولات ادبی نیز در شعر فارسی به وجود آمد. ادبیات غرب در رویکرد نوین ادبیات فارسی و عرب و شکل دادن مضامین مشترک و جدید سهم فراوانی دارد.

ادبیات تطبیقی یکی از دانش‌های نوپا و کارآمدی است که ادبیات همه ملل جهان را به عنوان مجموعه‌ای به هم پیوسته - با وجود اختلافات ظاهری و زبانی -

بررسی می‌کند و ضمن شناساندن ادبیات بومی، روابط و مناسبات آن را با ادبیات جهانی نمایان می‌سازد. ایو شورل بر این ویژگی تأکید می‌کند و در تعریفی از ادبیات تطبیقی می‌نویسد: «ادبیات تطبیقی یعنی مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثاری که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی متفاوتند» (شورل، ۱۳۸۶: ۲۵). دکتر غنیمی هلال نیز اعتقاد دارد که ادبیات تطبیقی، زمینه را برای خروج ادبیات بومی از انزوا و عزلت فراهم می‌کند و آن را به عنوان جزیی از کل بنای میراث ادبی جهانی، در معرض افکار و اندیشه‌ها قرار می‌دهد (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۰-۴۴).

فریدون مشیری (۱۳۰۵-۱۳۷۹) و نزار قبانی شاعر سوری عرب (۱۹۲۳-۱۹۹۸) از جمله شاعران برجسته عاشقانه سرایی در ادبیات معاصر ایران و عرب به شمار می‌روند. عشق در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی در چارچوب تنگ تن و عشق‌ورزی به معشوقه و زیبارویان محدود نمی‌شود؛ بلکه به موضوعات عمیق‌تری چون عشق به انسان، زیبایی، وطن و آزادی اندیشه گسترش می‌یابد. هر دو شاعر در جستجوی عدالت، آزادی و احترام به انسان، تصویری تازه از جهان ذهنی خود ارائه می‌دهند که محبت، مهربانی و احترام به هم‌نوع و خصوصاً زن، مواد اولیه ساخت چنین دنیایی، ترسیم شده است.

۲- فریدون مشیری و نزار قبانی: سبک و شعر

اشعار فریدون مشیری حد فاصل بین شعر سنتی و شعر نوینمایی است، او در سه دفتر اول خود متعلق به گروه نیمه سنتی است، اما بعدها از تعداد اشعار نیمه سنتی اش کاسته می‌شود و بر عدد اشعار آزادش افزوده می‌گردد. محور اصلی شعر فریدون مشیری؛ عشق، مهرورزی و انسان‌گرایی است. این محورها برای پیکره شعر او همچون مغزی است که تمام سلسله اعصاب و رگ و پی شعرش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از نظر زمانی هر چه او جلوتر می‌رود، فاصله میان «انسان-شاعر»، «طبیعت» و «عشق» کمتر و کمتر می‌گردد و اندیشه‌های اجتماعی در کنار مضامین غنایی مطرح می‌گردد؛ «مفهوم عشق در شعر فریدون انسانی و متعالی مطرح می‌شود و هر چه از نظر زمانی، جلوتر می‌رود، نگرش او نسبت به عشق از

غریزه فاصله می گیرد و به وارستگی و کمال نزدیک تر می شود» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۴۷۹). مشیری همچون سعدی، زبانی ساده و به دور از پیچیدگی را بر می گزیند، به طوری که می توان زبان شعر وی را مانند سعدی برخوردار از ویژگی "سهل ممتنع" دانست. در انتخاب درون مایه نیز او از مفاهیم انسانی عمیق غافل نمانده است.

عشق و انسانیت سر لوحه دستگاه عاطفه شعری مشیری را تشکیل می دهد. این نگرش عاشقانه و عاطفی به انسان و رویدادهای اجتماعی، همراه با زبانی ساده، ولی در عین حال، روان و آهنگین، شکل و شیوه شعری او را از دیگر شعرای هم عصر او مانند نیما، سپهری و نادر پور متمایز می کند. فریدون مشیری در اشعار خود از عناصر و نشانه‌های فرهنگی و زبان مردم به شیوه‌ای هنرمندانه استفاده می کند. در شعر او هم تاریخ گذشته ادبیات فارسی و هم خصیصه زبانی - فرهنگی معاصر حضور دارد. به طور کلی، مشیری شاعری است که عادات و آداب مأنوس جامعه و محیطی را که در آن زندگی می کند، خوب می شناسد. او همواره به مخاطب شعر خود فکر می کند و شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی او را در نظر می گیرد؛ به همین دلیل، شعرش از نفوذ و اقبال اجتماعی بالایی خصوصاً در میان نسل جوان برخوردار شده است.

نزار قبانی^۱، شاعر نوپرداز و صاحب سبک معاصر عرب، اشعارش از نخستین دفتر شعریش به نام «قالت لی السمراء»^۲ - که در سبک و مضمون با سنت‌های روز جامعه متفاوت بود - با هیاهویی فراوان در جوامع عربی مطرح شد و مورد توجه طبقه متجدد، دانشجو و کسانی که از قید و بندهای سنگین اجتماع به تنگ آمده بودند، واقع شد. گروه زیادی از منتقدان، اشعار او را در تضاد با سنت‌های کهن شعر عرب و خارج از قوانین و سنن اجتماعی می دانستند. نزار قبانی در اشعار خود از بیان عشق، زن، غریزه، برهنگی گرفته تا تاختن به قید و بندهای اجتماعی، از هیچ یک فروگذار نکرده است. نگاه او در قلمرو عشق کاملاً نو و منطبق بر زیباشناسی مدرن است؛ به طوری که سایه روشن‌های ذهن و ضمیر زن و مرد شرقی عصر خود را نمایان می سازد. در شعرهای عاشقانه او بیش از هر چیز، زبان

بی پروا و گستاخ شاعر به همراه کاربرد مضامین بکر، تشبیهات، استعاره‌ها و تصاویر محسوس و جاندار خودنمایی می‌کند. زبان هموار و سهل ممتنع او با وزن و موسیقی روان و سازوارش از عناصر فرهنگ عامه و زبان محاوره به خوبی برخوردار شده است و در نتیجه، نوعی هم‌حسی با طیف‌های مختلف مردم یافته است.

علاوه بر عشق، موضوع دیگر شعر نزار قبانی اجتماع و سیاست است؛ شعرهای او در این زمینه غالباً ناظر به نقد حال است و با لحن و سیاقی تند و عاطفی، به دور از کند و کاوهای عمیق و شناخت و تحلیل ژرف، مضمون پردازی شده است. شکست اعراب در سال ۱۹۶۷ باعث انتقال نزار قبانی به مرحله جدیدی در شعر شد. این واقعه عاملی است که باعث شد نزار قبانی از عاشقانه سرایی به سمت سیاست و مقاومت سوق یابد: یا وطنی الحزین.. حولتني بلحظه / من شاعر یکتب الحب و الحنین / لشاعر یکتب بالسکین و... از این دست شعرهای وی به شمار می‌روند^۳ (نزار قبانی، ۲۰۰۷: ۱۲).

نزار قبانی در عشق، یادآور شاعر غزل سرای عصر اموی، عمر ابن ابی ربیع است و در شعر سیاسی و متعهد، یادآور اشعار صمیمی، روان و ساده فدریکو گارسیا لورکا شاعر اسپانیایی است (فرزاد، ۱۳۸۰: ۷۹).

۳- عشق در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی

از میان مفاهیم گوناگون مطرح شده در ادبیات، بی‌گمان عشق یکی از جذاب‌ترین و در عین حال، چالش‌برانگیزترین موضوعاتی است که در اشکال مختلف به آن پرداخته شده و به عنوان یکی از پر بسامدترین واژه‌های ادبی، بخش عظیمی از ادبیات هر ملت را به خود اختصاص داده است. از آنجا که عشق از احساسات انسان سرچشمه می‌گیرد و شعر نیز در وهله اول عرصه‌ای برای جولان احساسات است، بنابراین، از همان آغاز، عشق یکی از مضامین اصلی شعر به شمار رفته است. ادبیات ایران و عرب سرشار از منظومه‌هایی است که عشق نقش اصلی را در آن‌ها بازی می‌کند. در دوره جاهلیت، شاعران در لابه‌لای قصاید بلند، گاه در باب

عشق و رنج‌ها و شادی‌های آن سخن می‌رانند. از همین رو، قسمت اعظم معلقاتِ سبع، شرح عشق و دلدادگی شاعران نسبت به معشوقه‌های خود است (دهقانی، ۱۳۸۷: ۱۳). در ادبیات کهن ایران نیز منظومه‌های عاشقانه زیادی به وجود آمده است. از جمله منظومه ویس و رامین - که از نخستین داستان‌های رمانتیک زبان فارسی به شمار می‌آید و به احتمال قوی در دوره اشکانی ساخته شده و پیش از آنکه فخرالدین اسعد گرگانی آن را به نظم در آورد، در میان ایرانیان شهرت داشته است. همچنین، داستان‌های عاشقانه زال و رودابه، بیژن و منیژه و یا خسرو و شیرین از ادبیات پیش از اسلام نشأت گرفته است.

عشق و چگونگی بیان آن در عصر جدید با ادوار گذشته تفاوت‌هایی کرده است. انسان امروزی تا حدودی از کلیشه‌های عشق می‌گریزد و سعی می‌کند با پرهیز از روابط تپیک، به عشقی متفاوت و منحصر به فرد دست یابد؛ بنابراین، هر رابطه عاشقانه معادله تازه‌ای است و هویت متفاوتی دارد. با این رویکرد به تعداد انسان‌هایی که تاکنون عشق را تجربه کرده‌اند، حالت خاص عاشقانه وجود دارد. هر چند افراد و ذهنیت‌ها و تجربه‌هاشان باهم متفاوتند و موقعیت‌ها و دوره‌های زندگی شان نیز یکسان نیست و ارزش‌ها و گرایش‌های فرهنگ عاشقانه بشری نیز گوناگون است، اما هر رابطه عاشقانه نیز وجه تازه‌ای بر این گوناگونی می‌افزاید (مختاری، ۱۳۷۸: ۱۷۹). بر این اساس، در این جا سعی شده میزان شباهت و تفاوت دیدگاه این دو شاعر در عاشقانه‌ها و همچنین، چگونگی بیان آن در دو فرهنگ متفاوت اما نزدیک به هم، بررسی شود.

در شعر نیمایی، فریدون مشیری یکی از سرآمدترین شاعران عاشقانه‌سرای ایران است. او در اشعار خود سعی دارد میان عشق، انسان و طبیعت پیوند برقرار کند. نزار قبانی نیز همانند فریدون مشیری، حجم وسیعی از اشعارش را به عشق اختصاص داده است. با یک نگاه کلی به عنوان دفترهای شعری او مثل: حبیبی، کتاب‌ال‌حب، أحبک... أحبک و البقیه تأتی، إلی بیروت الأنتی مع حبی، مئه رساله حب، کل عام و أنت حبیبی، الحب لا یقف علی الضوء الأحمر، سبیقی الحب

سیدی، الأوراق السریه لعاشق قرمطی، لا غالب إلا الحب، می توان به اهمیت موضوع عشق در آثار قبانی پی برد.

۴- ماهیت عشق

فریدون مشیری و نزار قبانی ماهیت عشق را به صورت های گوناگون بیان می کنند. آن ها سعی می کنند ماهیت عشق را با بهره گرفتن از عناصر طبیعت به تصویر بکشند. عشق برای نزار قبانی پدیده ای زیبا و فراگیر است که در همه جا می توان آن را حس کرد و با نگاه کردن به طبیعت و محیط اطراف آن را مشاهده و درک کرد. اما در جامعه مرد سالاری که او در آن زندگی می کند، برای عاشق شدن ضوابط و مقررات خاص وجود دارد، در چنین جامعه ای، زن ها اجازه عاشق شدن ندارند.

«الحب یا حیبتی / قصیده جمیله مکتوبه علی القمر / الحب مرسوم علی جمیع أوراق الشجر / الحب منقوش... / علی ریش العصافیر و حبات المطر / لکن ای امرأة فی بلدی / إذا أحبت رجلاً / ترمی بخمسین حجر..» (قبانی، ۲۰۰۷: ۲۳۷). «عشق / شعری زیباست نوشته شده بر ماه / عشق نقاشی شده بر تمام برگ های درختان / عشق نقش بسته بر / پرندگان و قطره های باران / اما هر زنی در سرزمین من / اگر عاشق مردی شود / پنجاه سنگ سمت او پرتاب می شود».

فریدون مشیری نیز همانند نزار قبانی، عشق را در همه چیز و همه جا مشاهده می کند. او اعتقاد دارد که میان موجودات و حتی اجزا و عناصر طبیعت عشق وجود دارد و عشق در تمام دنیا ساری و جاری است و همه جا می توان مظاهر عشق را مشاهده کرد.

«از عشق، آنچه را به سخن ها شنیده ام / در یک نگاه شبنم و خورشید دیده ام / خورشید بامدادن از لای برگ ها / با بوسه و نگاه و نوازش / با ناز و نوش، شبنم لرزان را / می خواند و می چشد و در آغوش می کشد» (مشیری، ۱۳۸۹: ۱۴۱۸).

نزار قبانی عشق را مثل هوا و خورشید می داند؛ عامل اساسی برای زندگی که افراد از هر طبقه اجتماعی به اندازه مساوی از عطا و بخشش آن بهرمنند و زن یا مرد در برخورداری از آن بر هم برتری ندارند.

«أفکر بالحب کالآخرین.. / لأن المحبه مثل الهواء... / لأن المحبه شمس تضيء... / علی الحالمن وراء القصور.. / علی الکادحین.. / علی الأشقیاء... / و من یملکون سریر حریر / و من یملکون سریر البکاء» (همان: ۱۴۵). «من مثل دیگران به عشق فکر می کنم... / چون محبت مثل هواست.. / چون محبت مثل خورشید است که می درخشد... / بر خیال پروهای داخل قصرها... / بر سخت کوشان... / بر بدبختان... / و کسانی که دارای تخت ابریشم هستند / و کسانی که تختی از گریه دارند».

فریدون مشیری نیز عشق را مانند آفتابی در آسمان زندگی می داند که پرتو جاودانه اش برای همه است:

«با تو ای عشق! ای که می لرزد / دلم از نام آسمانی تو! / می درخشد در آسمان حیات / پرتو ذات جاودانی تو» (مشیری، ۱۳۸۹: ۱۲۲).

عشق برای نزار قبانی همیشه تازگی دارد و ویژگی های آن را به صورت زیر بیان می کند:

«أنا الحب عندی جدّة و طرفٌ / و تکسیر ابعاد... و نارٌ لها اکلٌ / و تحطیم أسوار الثوانی بلمحه / و تخلیط أکوان، و تعمیر أنجم / و رسم زمان... ماله... ماله شکل» (قبانی، ۲۰۰۷: ۵۸). «عشق برای من چیزی تازه و نو است / و شکستن فاصله ها... و آتشی است که می بعد آن را / و شکستن دیوار ثانیه ها در یک چشم به هم زدن / و در هم ریختن هستی و بازسازی ستارگان هست / و کشیدن زمانی است که شکلی ندارد... که ندارد».

در جای دیگر، عشق را برخوردی عظیم در زندگی می داند که هم کاری سخت و عذاب آور و هم رویایی است:

«الحب مواجه کبری / ... إبحار ضد التيار / صلب، و عذاب، و دموع / ... و رحیل بین القمار» (همان: ۸۳). «عشق رویارویی بزرگی است / شنا کردن بر خلاف موج است / سختی و عذاب و اشک است / و سفر کردن بین سیاره هاست».

در حالی که فریدون مشیری عشق را زهری شیرین می خواند که نشاط و غم و مستی نتیجه آن است و سعی می کند با بیانی لطیف آن عشقی را که مد نظرش هست، با استفاده از تضاد و پارادوکس بین واژه ها برجسته تر و دلنشین تر به تصویر بکشد:

«تورا من زهر شیرین خوانم ای عشق / که نامی خوش تر از اینت ندانم / گر- هر لحظه- رنگی تازه گیری / به غیر از زهر شیرینت نخوانم / تو زهری، زهر گرم سینه سوزی / تو شیرینی، که شور هستی از توست / شراب جام خورشیدی، که جان را / نشاط از تو، غم از تو، مستی از توست / به آسانی، مرا از من ربودی / درون کوره غم آزمودی... / بسی گفتند: «دل از عشق برگیر! / که: نیرنگ است و افسون است و جادوست! / ولی ما دل به او بستیم و دیدیم / که او زهر است، اما... نوشداروست!» (مشیری، ۱۳۸۹: ۳۳۲).

فریدون مشیری خواهان عشق معمولی نیست، او همیشه دنبال عشقی است که تاب و توان را بسوزاند و سینه ها از آن به جوشش آیند. شاعر خواهان عشقی است که تأثیر گذار باشد. خواهان عشقی از جنس گذشته است، ولی آن را در روزگار خود نمی یابد.

«دیگر به روزگار نمی بینم / آن عشق ها که تاب و توان سوزد / در سینه ها ز عشق نمی جوشد / آن شعله ها که خرمن جان سوزد» (مشیری، ۱۳۸۹: ۱۹).

به همین دلیل است که او دنبال عشقی طوفانی می گردد که وقتی بر دل و روح انسان تجلی می کند، آن را بلرزاند: «طوفان عشق نیست که دل ها را / در تنگنای سینه بلرزاند» (همان، ۱۹).

فریدون مشیری و نزار قبانی هر دو دیدگاهی مشابه در مورد ماهیت عشق دارند، ولی هر کدام از آن ها با زبان و ترکیباتی متفاوت اندیشه خود را بیان می کنند، عشق برای هر دو شاعر در زندگی حضوری فعال و همه گیر دارد. عشق برای آن ها راحتی همراه با سختی، خوشی غیر ممکن و رویایی است. با این تفاوت که نزار قبانی هنگام بیان ماهیت عشق در لایه های دیگر شعر به مسال اجتماعی نیز اشاره می کند.

۵- نگاه به عشق

فریدون مشیری اعتقاد دارد بزرگ‌ترین موهبتی که در دنیا می‌تواند وجود داشته باشد، عشق است و تنها جهان را با عشق می‌شود نجات داد (صاحب اختیار، ۱۳۸۰: ۶۸). مشیری هدف و رسالت خود را در زندگی بیان حدیث عشق و مهرورزی برای انسان‌ها معرفی می‌کند.

عشق برای مشیری ویژگی خاصی دارد که سعی می‌کند آن را در اشعار خود بازگو کند. عشق برای او احساسی است که تمام وجود انسان را فرا می‌گیرد و باعث می‌شود در مقابل آن هیچ ماهیتی از خود نداشته باشد.

«خوشا عشق و خوشا عشق و خوشا عشق / که می‌گیرد وجودم را فراچنگ /
چو عشق آید مرا از خود خبر نیست / چو باغ گل همه عطر، همه رنگ»
(مشیری، ۱۳۸۹: ۱۶۰۴).

عشق در اشعار فریدون مشیری پیوندی جدایی‌ناپذیر با انسان و طبیعت دارد و این سه عنصر باهم به شعر او هویت می‌دهند. در اشعار فریدون مشیری دعوت انسان‌ها به مهرورزی و محبت را به صورتی برجسته می‌توان مشاهده کرد:

«ما کار می‌کنیم / با سینه‌های پر شده از شوق زیستن / با چهره‌های شاداب
چون باغ نسترن / با دیدگان سرشار، از دوست داشتن! / ما عشق می‌فشانیم / چون
دانه در زمین» (مشیری، ۱۳۸۹: ۷۲۴).

در حالی که عشق در اشعار نزار قبانی پیوندی جدا نشدنی با زن و طبیعت دارد، نزار قبانی عشق را همراه با این دو مقوله تعریف می‌کند، او عشق خود را با استفاده از عناصر طبیعت به تصویر می‌کشد و در ارتباط با طبیعت است که می‌تواند به درک واقعی از عشق برسد. هم‌زمان با اشعار عاشقانه و زیبایی‌های او که سرشار از احساس و عواطف است، نقدهایی از اجتماع و مردم جامعه در شعر او دیده می‌شود. او خود را مدافع زن معرفی می‌کند. در یک مقایسه کلی، می‌توان گفت اندیشه فریدون مشیری در دعوت به عشق و مهرورزی، انسان به طور مطلق را در بر می‌گیرد؛ در حالی که در شعر نزار قبانی، زن برجسته می‌شود.

نزار قبانی در «کتاب الحب» سعی کرده است، دیدگاه خود را در مورد ماهیت عشق، همراه با ایجاز و به دور از تقلید از شاعران کلاسیک عرب بیان کند. او هدف خود را از سرودن این کتاب نوشتن فرهنگی خلاصه و مدرن درباره عشق می‌داند و آن را «قاموس العشق» می‌نامد. در مقدمه دفتر شعر خود می‌گوید:

«الحب فی قصائد هذا الكتاب ليس الحب القديم الذي يقف امام خيمه الحبيبه، أو تحت شباکها عشر ساعات... حتى تمل الحبيبه... و يمل الشباک... الحب هنا، يحمل كل ملامح عصرنا من سرعه و ایجاز... و توتر... و کثافه... لغه العشق فی هذا الكتاب مکثفه و مضبوطه کما لم يحدث فی تاریخ العشق و تاریخ البوح». (قبانی، بی تا: ۵). «عشق در شعرهای این کتاب مثل عشق‌های قدیمی نیست که عاشق ساعت‌ها در برابر خیمه معشوق و یا در زیر پنجره او توقف کند... تا زمانی که معشوق خسته شود... و پنجره... / عشق در این جا، دارای تمام ویژگی‌های روزگار ماست از جمله سرعت، مختصر بودن... آشفتنگی... و شلوغی آن. / زبان عشق در این کتاب فشرده است، آن چنان که تا به حال در تاریخ عشق و تاریخ اعتراف بی سابقه بوده است».

۶- منشأ عشق

نزار قبانی و فریدون مشیری عشق را امری حتمی و غیر اکتسابی می‌دانند که بی شک در زندگی انسان‌ها به وقوع می‌پیوندد و بدون هیچ مقدمه‌ای وارد زندگی افراد می‌شود. قبانی بر این امر تأکید می‌ورزد که عشق بی‌خبر و اجازه، بدون هیچ مقدماتی وارد زندگی انسان می‌شود: «هذا الحب الآتی من غیر استئذان» «این عشق که می‌آید بدون اجازه» و یا در جای دیگر بیان می‌کند؛ فالحب عليك هو المکتوب «پس عشق سرنوشت توست» و در جای دیگر همین امر را به صورتی دیگر تکرار می‌کند:

«أنا لم أعشک حتی الان... لکن... / سوف تأتي ساعه الحب التي لاریب فیها...» (قبانی، ۲۰۰۷: ۱۶۱). «من تا این زمان عاشق تو نشده‌ام... ولی... / خواهد آمد لحظه عشقی که هیچ شکی در آن نیست».

نزار قبانی معتقد است که عشق، سرنوشتی محتوم است که تغییر نمی کند و عاشق توانایی فرار از آن را ندارد:

«و کیف أهرب منه؟ إنه قدری / هل یملک النهر تغییر مجراه» (همان: ۱۶۲).
چگونه از آن فرار کنم؟ آن سرنوشت من است / آیا رود می تواند مسیر خود را تغییر دهد».

فریدون مشیری نیز چنین اعتقادی دارد و در یکی از مصاحبه های خود در مورد عشق بر همین امر تأکید می کند و می گوید: زمانی که اشعار عاشقانه خود را سروده است، عاشق بوده و عشق اختیاری نیست، «ای سوخته سوخته سوختنی / عشق آمدنی بود نه آموختنی» (صاحب اختیاری، ۱۳۸۰: ۶۶).

«خدمت و محبت / این دو لذت شریف را / آفریدگار مهر / گوهر نهاد آدمی شناخته ست» (مشیری، ۱۳۸۹: ۱۳۱۹). مشیری اعتقاد دارد که از عشق گریزی نیست و نمی توان از آن دوری کرد:

«یادم آید، تو به من گفتی: / ازین عشق حذر کن! / لحظه ای چند بر این آب نظر کن / آب آینه عشق گذران است... / با تو گفتم: «حذر از عشق؟! - ندانم / سفر از پیش تو هرگز نتوانم نتوانم» (همان: ۴۲۶).

برای قبانی اختیار در برابر عشق معنا ندارد. او معتقد است که عشق مثل قضا و قدر است که عاشق و معشوق در مقابل آن از خود نمی توانند اختیار داشته باشند.

«لماذا أجبك... لا تسألینی.. / فلیس لیدی الخیار... / و لیس لیدی الخیار» (قبانی، ۲۰۰۷: ۱۴۷). «چرا تو را دوست دارم... از من نپرس... / زیرا من هیچ اختیاری ندارم... / و تو هیچ اختیاری نداری».

در اشعار نزار قبانی چنین دیدگاهی در مورد عشق زیاد تکرار شده است که خود نشان دهنده تأکید شاعر نسبت به این موضوع است. او همچنین، در شعر «کنسرت پیانو» از دفتر شعر «دوستت دارم... دوستت دارم و بقیه می آیند»، بر این امر تأکید دارد و خطاب به معشوق خود می گوید که عشق در زمان مقرر خود می آید و تمام عقده ها و مشکلاتی را که از کودکی به همراه داشته ایم، از بین می برد. عشق را نمی توان پوشاند و چرا باید طبق سنت آن را مخفی کرد؟ بوی خوش

عشق در تمام عناصر هستی جریان دارد، دلیلی وجود ندارد که این حس زیبا از دید دیگران مخفی شود. همان گونه که مردم می توانند از عطر میوه ها برخوردار شوند، باید بتوانند این لذت را نیز حس کنند:

«للحب رائحه .. و لیس بوسعها/ أن لا تفوح... مزارع الوراق» (همان: ۲۴۳). «عشق بوی دارد و... نمی تواند / درختان هلو عطر پراکنی نکنند».

۷- وصف عشق

فریدون مشیری و نزار قبانی عشق را با توصیفات بیانی می کنند که جایگاه با ارزش آن را در زندگی و اندیشه این دو شاعر نشان می دهد. نزار قبانی برای خود در عشق رسالتی قایل است که خود دستورات و احکام آن را نوشته است.

«کونی إذن حبیبی / و اسکتی.. / و لا تناقشی فی شریعه حبیبی لک / لأن حبیبی لک شریعه / أنا اکتبها... / و أنا أنفذها..» (همان: ۱۳۷). «پس معشوقه من باش / و ساکت شو... / و در آیین عشق من به خودت، بحث نکن / زیرا عشق من برای تو آیینی است / که من آن را می نویسم / و من آن را اجرایش می کنم».

فریدون مشیری نیز مهربانی و دل به زیبایی سپردن را دین و آیین خود معرفی می کند. در این آیین، انسان و طبیعت ستوده می شود و انسان دعوت می شود که در برابر رنج ها صبور باشد.

«من دل به زیبایی، به خوبی می سپارم؛ دینم این است / من مهربانی را ستایش می کنم؛ آیینم این است / من رنج ها را با صبوری می پذیرم / من انسان و باران و چمن را می ستایم / انسان و باران و چمن را می سرایم / در این گذرگاه / بگذار خود را گم کنم در عشق، در عشق / بگذار ازین ره بگذرم با دوست، با دوست...» (مشیری، ۱۳۸۹: ۹۱۷).

نزار قبانی و فریدون مشیری عشق را به صورت پدیده ای خارق العاده و چیزی شبیه به معجزه وصف می کنند که ناممکن را ممکن می سازد، عشق تغییراتی را در وجود و روح آدمی به وجود می آورد و آن چنان قدرت خارق العاده ای دارد که علاوه بر وجود شاعر (عاشق)، می تواند در عالم خارج نیز تأثیر گذار باشد.

عشق معلمی است با زبانی جهانی که می توان به کمک آن به کشف دنیاهاى تازه دست زد:

«یعلمنى الحب ما لست أعلم/یکشف لى الغیب، یجترحُ المعجزات/ و یفتح لى بابى و یدخلُ.. / مثل دخول القصیده/ و يأخذ منى الکلام القديم، / و یکتبنى بجمیع اللغات..» (قبانی، بی تا: ۱۲۶). «عشق مرا می آموزد هر آنچه که نمی دانم/ برای من غیب را کشف می کند و معجزه ها را انجام می دهد/ برایم در را باز می کند و وارد می شود / مثل داخل شدن قصیده /... / و از من می گیرد سخن های قدیمی را/ و مرا می نویسد با تمام زبان ها...».

این نیروی جهانی از چنان قدرتی برخوردار است که می تواند جغرافیای سیاسی جهان را تغییر دهد و انسان ها را به دور از خصوصیات قومی، نژادی و مذهبی به یکدیگر نزدیک کند. این نیرو مسیر حرکت جهان را دگرگون می کند:

«علمنى حبك.. کیف الحبُّ/ یغیر خارطه الأزمان.. / علمنى أنى حین أحب/ تکف الأرض عن الدوران» (همان: ۱۳۲). «عشق تو به من یاد داد ... که چگونه عشق / عوض می کند نقشه های زمان ها را / به من یاد داد زمانی که عاشق می شوم / زمین از گردش خود می ایستد».

مشیری با تلمیحی به داستان فرهاد و شیرین، قدرت عشق را یادآور می شود. او معتقد است عشق و محبت تنها نیرویی است که می تواند بر زخم های انسان امروز مرهم بگذارد و دشمنی ها را به دوستی بدل کند. مشیری باور دارد صلحی که جهان سیاست نتوانسته برای بشریت به ارمغان آورد، تنها از طریق عشق انسانی محقق می شود:

«به خارزار جهان، گل به دامنم، با عشق/ صفای روی تو، تقدیم می کنم، با عشق/ درین سیاهی و سردی بسان آتشگاه/ همیشه گرم همواره روشنم با عشق/ همین نه جان به ره دوست می فشانم شاد/ به جان دوست، که غمخوار دشمنم، با عشق/ به دست بسته ام ای مهربان، نگاه مکن / که بیستون را از پا در افکنم، با عشق/ دواى درد بشر یک کلام باشد و بس / که من برای تو فریاد می زنم: با عشق» (مشیری، ۱۳۸۹: ۱۰۷۴).

در جای دیگر، مشیری انسان‌ها را به عشق ورزی و محبت دعوت می‌کند و برای آن‌ها اعجاز عشق را با بیانی زیبا به تصویر می‌کشد:

«ز عشق آغاز کن، تا نقش گردون را بگردانی / که تنها عشق سازد نقش گردون را دگرگونش / به مهر آویز و جان را روشنایی ده که این آیین / همه شادی ست فرمانش، همه یاری ست قانونش» (همان: ۱۱۲۴۸).

یکی دیگر از اعجازهای عشق، شادی و سرزندگی است:

«نگاه توست که رنگ دگر دهد به جهان / اگر که دل بسپاری به «مهر ورزیدن»... / دلت به نور محبت، اگر بود روشن / تو را همیشه چو گل تازه و جوان دارد» (همان: ۱۰۷۹).

در جای دیگر، برای عشق خاصیتی چون آب حیات قایل می‌شود که ملال و تکرار را از زندگی دور می‌کند:

«اگر هنوز جوان مانده‌ای به آن معناست / که عشق را به زوایای جان صلا زده ای / ملال پیری اگر می‌کشد تو را، پیداست؛ / که زیر سیلی تکرار، دست و پا زده ای! / زمان نمی‌گذرد / صدای ساعت شماطه بانگ تکرار است / خوشا به حال کسی / که لحظه لحظه اش، از بانگ عشق سرشار است» (همان: ۱۲۰۲).

قبانی در شعر «حین أحبک» در دفتر شعر «أحبک و أحبک البقیه تأتی» خطاب به معشوق خود تغییراتی را که عشق در او به وجود می‌آورد با ترکیباتی زیبا و لطیف بیان می‌کند.

«یتغیرُ شکلی: / أصبحُ شجراً... أصبحُ مطراً... / أصبحُ ضوءاً أسوداً، داخلَ عینِ إسبانیة..» (قبانی، ۲۰۰۷: ۱۱۵). «شکل من تغییر می‌کند / درخت می‌شوم... باران می‌شوم... / نور سیاهی می‌شوم در چشمان زنی اسپانیایی».

عشق برای نزار قبانی همیشه فعال است و علاوه بر تأثیری که روی شاعر و محیط اطرافش دارد، بر معشوق نیز تأثیر می‌گذارد.

«یتخلص نهدک - حین أحبک - من عقدته النفسیه / یتحولُ برقاً. رعداً. سیفاً. عاصفه رملیه..» (همان: ۱۱۶). «زمانی که من دوست دارم، رها می‌شود سینه‌های

تواز عقده های روحی خود/ و به صاعقه، رعد، شمشیر و طوفان شن تبدیل می- شود».

نزار در شعر «شیزوفرنیا» در دفتر شعر «هكذا اکتب تاریخ النساء» علایم و ویژگی های عشق را که بین شاعر (عاشق) و معشوقش وجود دارد، با تصاویری زیبا از عناصر طبیعت بیان می کند:

«و بینی و بینک، کهنه ... و عرافون و فانجین قهوه لم تفتح.../ و علامات حب قادم.../ تشبه علامات یوم القیامه/ و نبوءات عن أنهار ستفیض/ و کنوز ستتهج.../ و أطفال سیدهبون کل صباح إلى مدرسه البنفسج» (همان: ۳۱۰). «بین من و تو، هستند... پیشگویان و فالگیران و فنجان های قهوه ای که هنوز باز نشده است... / و علامت های عشقی که در راه است.../ که شباهت دارد به علامت های روز قیامت / و پیشگویی هایی از رودهایی که طغیان می کنند/ و گنج هایی که زبانه خواهند کشید/ و کودکانی که هر صبح به مدرسه بنفشه می روند».

فریدون مشیری در شعر «دوباره عشق...» مانند قبانی تأثیر عشق را بر خود و زندگی اش، به تصویر می کشد:

«دل خزان زده ام باغ ارغوان شده است/ بهشت خاطر پژمرده ام جوان شده است/ همای بخت به گرد سرم کند پرواز/ زلال شوق به رگ های جان روان شده است/ پس از چه مایه صبوری، سکوت، تنهایی/ دوباره بلبل طبعم ترانه خوان شده است/ مگر که دوست به فریاد دادخواه رسید/ که این خموش، ز سر تا به پا زبان شده است/ دوباره چشمه لبخند او فروزان است/ تنم ز گرمی این، آفتاب، جان شده است/ چه روی داده مگر؟ بانگ برزدم، گفتم/ مگر که آن مه بی مهر، مهربان شده است؟/ به مژده، جان و دل و دیده، یک صدا گفتند/ دوباره عشق در این خانه مهمان شده است» (مشیری، ۱۳۸۹: ۱۴۹۷).

قبانی و مشیری با تأثیر پذیری از اندیشه دکارت^۵ و کامو^۶، عشق را عاملی می دانند که به آن ها هویت می بخشد. نزار قبانی می گوید:

«أعشقُ یا حییتی / إذن أنا موجود» (قبانی، ۲۰۰۷: ۳۲). «عزیزم، عشق می ورزم/ پس من وجود دارم».

فریدون مشیری، ماهیت خود را با عشق ورزیدن و مهرورزیدن معنا می کند: «در من این احساس /: مهر می ورزیم/ پس هستیم (مشیری، ۱۳۸۹: ۸۰۰). با همه این مواردی که گفته شد، قبانی و مشیری بارها خود را از تعریف و یا شناختن ماهیت عشق عاجز می دانند و معتقدند که توضیح و تفسیر عشق دشوار است و این احساس عمیق و زیبا در ظرف کلمات نمی گنجد.

۸- عشق و اجتماع در دیدگاه فریدون مشیری

فریدون مشیری، شاعر کلمات مهربان، پاک و لطیف است. حتی وقتی دردی جهانی را در شعرش مطرح می کند، فریاد نمی کشد و با همان کلمات مهربان، گلایه خود را بیان می کند:

«ای همه مردم در این جهان به چه کارید؟/ عمر گرنامه به را چگونه گزارید؟/ هر چه به عالم بود اگر به کف آرید/ هیچ ندارید اگر که عشق ندارید. / وای اگر دل به عشق نسپارید / گریه نرسید هیچ نیرزید / عشق بورزید / دوست بدارید» (مشیری، ۱۳۸۹: ۹۶۶).

مشیری رسالت و فلسفه مهم زندگی خود را «مهر و صلح» معرفی می کند و باور دارد که دنیا را فقط دوستی و عشق می تواند نجات دهد (صاحب اختیاری، ۱۳۸۰: ۶۵).

«چه زیباست، که با مهر / دل از کینه بشویم / چه نیکوست که با عشق / گل از خار بر آریم» (مشیری، ۱۳۸۹: ۱۳۲۲).

علاوه بر این، مشیری عاشق طبیعت است، او انسان ها را فرزندان طبیعت می داند:

«تو پیر سال و ماه نبودی و نیستی / تو، جان جاودانه جوانی، که در جهان / با عشق زیستی / تا عشق با تو زمزمه دارد چه جای خواب؟ / ماه و گل و نسیم و طراوت را / دریاب، لحظه ها گذارند چون شهاب» (مشیری، ۱۳۸۹: ۱۰۸۴).

سادگی معنا و بیان مستقیم از ویژگی های شعر مشیری است. از لحاظ درون مایه، انسان گرایی اصلی ترین محور شعر مشیری است. انسان فارغ از تمام

ایدئولوژی‌ها و به صرف انسان بودنش در شعر مشیری قابل ستایش و احترام است. فریدون مشیری به مسئولیت و تعهد شاعر (هنرمند) اعتقاد وافر دارد و شعر را ابزاری برای انجام مسئولیت در برابر اجتماع می‌داند:

«مرگ قناری در قفس را غصه خوردم / و ز غصه مردم شبی صد بار مردم»
صاحب اختیاری، ۱۳۸۰: ۱۷۳).

۹- عشق و اجتماع از دیدگاه نزار قبانی

بسیاری از منتقدین عرب اتفاق نظر دارند که مفهوم عشق در نزد نزار قبانی، مقوله‌ای شخصی نیست که حاصل زندگی شخصی خود شاعر باشد، بلکه تبلوری از روحیه جمعی انسان عربی معاصر است. انسانی که می‌خواهد همراه با تحولات سیاسی فرهنگی و اقتصادی، به درک تازه‌ای از عشق برسد. قبانی در این مورد می‌گوید: «حتی در حالات عاشقانه شخصی هم خودم را بیشتر جهانی می‌دانم و آن یگانه زنی که دوستش دارم، همه زنان؛ یعنی عنصر زنانگیست.» (قبانی، ۱۳۶۴: ۴۴). نزار قبانی در شعرش این گونه جغرافیا و تاریخ سرزمین عشق را درهم می‌شکند و آن را نامحدود ترسیم می‌کند:

«الْحُبُّ هُوَ أَنْ لَا يَكُونُ لِي جُغْرَافِيَّتِي / وَلَا يَكُونُ لَكَ تَارِيخُكَ» «عشق آن است که نه جغرافیایی برای من باشد / و نه تاریخی برای تو» (اسوار، ۱۳۸۲: ۳۹۲).

نزار قبانی عشق را پدیده‌ای می‌داند که در جامعه عربی معنی و مفهوم واقعی و مقدس خود را باز نیافته، بلکه برعکس، به عنوان یک معضل اجتماعی و حتی رسوایی بزرگ معرفی شده است. طرز نگاه جامعه عرب نسبت به عشق برای او پذیرفتنی نیست و این نگاه را عامل نابودی و کجروی جامعه می‌داند، او دیدگاه جامعه عربی را نسبت به عشق و زن را رد می‌کند و به جامعه خود هشدار می‌دهد که تصویری اشتباه درباره عشق از کودکی در ذهن افراد شکل گرفته است و نتیجه چنین دیدگاه بدبینانه‌ای به عشق، درک وارونه این مفهوم و مترادف دانستن عشق با تخت خواب است:

«صور الحب لنا بابا خطیرا/ لو فتحناه...سقطنا میتین/ فنشأنا ساذجین/ و بقینا ساذجین/ نحسب المرأه...شأه أو بعیرا/ و نری العالم جنسا و سریر» (قبانی، ۲۰۰۷: ۱۹). «عشق را برای ما دری خطرناک رسم کردند / اگر آن را باز کنیم... می میریم / پس بار آمدیم ساده لوح / و باقی ماندیم ساده لوح / گمان می کنیم زن گوسفند است / دنیا را جنس و تخت خواب می بینیم».

لماذا..فی مدینتنا...؟/نعیشُ الحُبَّ تَهریباً.. و تزویراً؟/لماذا فی مدینتنا/ یصیدون العواطفَ والعصافیرا... (قبانی، ۱۹۹۸: ۶۱۰). «چرا در شهر ما؟ / با عشق در حالت دورویی و ناخشنودی زندگی می کنیم؟ / چرا در شهرهای ما / گنجشک‌ها و عواطف را می کشند؟»

نزار خسته از اجتماع، به دامن پر مهر شعر پناه می آورد و ناامید و دل زده از همه جا معشوقش را مورد خطاب قرار می دهد و آرزو می کند که ای کاش در زمان دیگری به او دل می باخت. زمانی که مفهوم عشق در بند اسارت نبود. توجه گسترده به عشق و زن در دیدگاه نزار قبانی سبب شد اتهاماتی همچون (شاعر زن و جنس و رسوایی) متوجه او گردد. قبانی با خرده بر کسانی که عشق به زن را تنها محور شعر او می دانند، به دفاع از خویش می پردازد: «عشقی که من از آن می - گویم، عشقی نیست که به جغرافیای پیکر زن محدود شود... عشقی که مد نظر من است، با تمام هستی معانقه می کند. این عشق در خاک، آب، شب، زخم های رزمندگان انقلابی، چشمان کودکان، اعتصابات دانشجویان و خشم خشمگینان وجود دارد.» (قبانی، ۱۳۶۴: ۴۶).

نزار قبانی همواره در پی درکی جدید و نوین از عشق بوده است و سعی می کند با زبان و ترکیباتی نو اندیشه های خود را بیان کند. او به آزادی و رهایی کامل در عشق اعتقاد دارد. نزار قبانی شاعری است که در بیان عشق بی پروا است. هدف او از این گستاخی و بی پروایی شهوت رانی و ترویج برهنگی نیست، بلکه درست برخلاف آن، می خواهد زن را از قید اسارت جنسیتی و نگاه مردسالار - که توأم با لذت جنسی است - نجات دهد و حق حیات و آزادی زن را تثبیت کند.

«اجلسی معی قلیلا.../ حتی نتفق علی طریقه حب/ لا تکنین فیها جاریتی.../ و لا اکون فیها مستعمره صغیره» (قبانی، ۲۰۰۷: ۱۷۱). «کمی با من بنشین.../ تا سر شیوه ای از عشق به توافق برسیم/ که در آن نه تو کنیز من باشی / و نه من مستعمره کوچکی باشم».

۱۰- معشوقه در شعر فریدون مشیری

عشق مشیری عشق صوفیانه مولوی و غیرجسمانی حافظ نیست. معشوق مشیری عموماً زنی است که چهره‌ای مبهم و غیر مشخص دارد، او زن مطلوب خود را همچون تجسمی از مفاهیمی مجرد مانند آزادی و مهربانی تصویر می‌کند. غالباً معشوقه در شعر وی موجودی زمینی و متعالی است که می‌تواند معشوق هر کس دیگری هم باشد، بدین ترتیب، ما همواره در شعر مشیری با معشوق تپیک مواجه‌ایم. با این حال، در شعر وی آمیزش نگاه سنتی و مدرن نسبت به زن و معشوق به خوبی نمایان است. مشیری از یک سو پایبند به جریان شعر غنایی سنتی است. بر این اساس، در شعر او معشوق هنوز تپیک و کلیشه‌ای است و حتی بردن نام وی تابو به شمار می‌رود. از سوی دیگر، شخصیت زن در شعر او به فراتر از مرزهای تن ارتقا یافته است.

«باور نداشتم که در تنگنای غم/ رحم آورد به زاری و عجز و نیاز من/ ناگاه، چون فرشته رحمت فرا رسد/ در رنج چاره سوز، شود چاره ساز من/ او بود و عشق بود و صفا بود و آرزو/ می ریخت گویی از در دیوار بوی عشق/ حرف وفا به دیده و صد راز در نگاه/ شیرین بود ز راه نظر گفتگوی عشق.../ آنجا که اشتیاق شرر زد به تار و پود/ آنجا که دل کشید، به صد التهاب، آه/ آنجا که لب نداشت توانایی سخن/ آنجا که سوخت تاب و شکیبایی نگاه/ آغوش باز کردم و در بر گرفتمش/ با خرمی شکوفه تر روبه رو شدم/ دل‌ها صدای ناله هم را شناختند/ او محو عشق من شد و من محو او شدم» (مشیری، ۱۳۸۹: ۳۷).

چهره معشوق فریدون کلی و عمومی است، او چهره‌ای خیالی از زن ترسیم کرده است که بی شباهت با معشوق چند قرن پیش نیست. معشوقی که در بسیاری

از صفات سرآمد همه زنان است و عاشق دلسوخته را در تب و تاب رسیدن به عاشق می سوزاند و خود همچنان دور از دسترس باقی می ماند.

«در کنج غم نصیب من از عشق روی او/ جز درد و رنج و گریه بی اختیار نیست/ دردا که باخبر ز دل بی قرار من/ آن مایه قرار دل بقرار نیست/ عمری ست کز فراق سراپا در آتشم/ بیمار و رنج دیده و تبار و تشنه کام/ گفتم که عقل نام نیالایدم به ننگ/ اکنون اسیر عشقم و ننگ آیدم ز نام/ بیچاره دل که تا رسد آن نازنین به من/ از شوق می تپد که به پایش در او فتد/ گویم دلا که پای در آتش چه می نهی؟! دل جهد می کند که مگر با سر او فتد» (مشیری، ۱۳۸۹: ۱۶۶).

زن در شعر فریدون مشیری، به جز معشوقه که چهره فردی مشخصی ندارد، شامل مادر مهربان، با عاطفه و رنج کشیده شاعر نیز می شود. علاوه بر این، وی در اشعار اجتماعی خود به زنان رنج کشیده جامعه نیز پرداخته است.

عشق به طبیعت و طبیعت گرایی در شعر شاعران کلاسیک بسیار دیده می شود. شاعران گذشته برای بیان هر مضمونی معمولاً به سراغ طبیعت می رفتند و از آن برای افاده مقصود استفاده می کردند. در شعر معاصر هم گرایش به طبیعت دیده می شود، منتها این گرایش با شکلی متفاوت خود را نشان داده است. در اشعار شاعران گذشته طبیعت، طبیعت کلی و تکراری است، با ویژگی هایی که اغلب از راه تجربه دیگران به دست آمده است. در حالی که شاعران معاصر چون نیما، سهراب سپهری، اخوان ثالث و فریدون مشیری با نگاهی تازه این طبیعت را نگریسته اند. طبیعت در اشعار مشیری به صورت توصیفاتی سرشار از احساس و عاطفه تجلی یافته است. گاه چنان به وصف زیبایی های طبیعت پرداخته که گویی طبیعت معشوق اوست. مشیری چنان در توصیف «بهار» و زیبایی های آن، «محبوبه ی شب»، «یلدا» و ... عاشقانه احساسات خود را منعکس می کند و لطافت عاشقانه را به تصویر می کشد که گویی در حال وصف زیبایی های معشوقه خود است. در شعر «روح سحر» فریدون "سحر" را با عاطفه و احساسی خاص توصیف می کند؛ طوری که احتمال دارد خواننده تصور کند، سحر نام معشوقه وی است.

«در هوای سحرم حال و هوای دگر است. / هر چه دارم، همه از حال و هوای سحر است. / نازپرداز طراوت، همه جا در پرواز، / مهربانوی لطافت، همه جا در گذر است. / سحرم با طرب آید که: نوید ظفرم. / سحرم بال و پر آرد، که: زمان سفر است» (همان: ۱۰۴۹).

فریدون مشیری نسبت به مردم و جامعه بی تفاوت نیست؛ او همواره از «دیوار آشتی»، از عشق به مردم، عشق به انسانیت، عشق به زیبایی، عشق به سرزمین خود، عشق به آشتی و صلح می سراید.

«تم در تار و پود عشق انسان های خوب نازنین بسته ست. / دلم با صد هزاران رشته، با خلق / با این مهر با این ماه / با این خاک با این آب... / پیوسته ست. / نمی خواهم بمیرم تا محبت را به انسان ها بیاموزم / بمانم تا عدالت را برافرازم، بیفروزم...» (همان: ۹۶۲).

فریدون هدف و رسالت خود را در زندگی دعوت انسان ها به مهرورزی و عشق می داند، عشق در شعر مشیری به گروه خاصی از مردم منحصر نمی شود و تنها همفکران، نخبگان، روشنفکران و... را در بر نمی گیرد. عشق او به انسان، بر حسب برتری های مورد پذیرش جامعه نیست و همه نوع انسان را در بر می گیرد:

«باری، اگر روزی کسی از من پرسید / «چندی که در روی زمین بودی چه کردی؟» / من می گشایم پیش رویش دفترم را / گریان و خندان، برمی افرازم سرم را / آنگاه، می گویم که بذر «نوفشانده» ست، / تا بشکفد، تا بر دهد، بسیار مانده ست / در زیر این نیلی سپهر بی کرانه / چندان که یارا داشتم، در هر ترانه / نام بلند عشق را تکرار کردم... / من مهربانی را ستودم / من با بدی پیکار کردم / «پژمردن یک شاخه گل» را رنج بردم / «مرگ قناری در قفس» را غصه خوردم / وز غصه مردم، شبی صدبار مردم» (همان: ۹۷۳).

۱۱- معشوقه در شعر نزار قبانی

معشوقه در اشعار نزار قبانی جایگاهی در خور توجه به خود اختصاص داده است. بسامد بالای واژه «حییتی» در آثار او گواه این امر است. معشوقه در آثار

نزار قبانی به گونه متفاوتی از زن و وطن مطرح می شود. گاه این معشوقه؛ مادر و یا همسر شاعر است و گاه زن و یا دختری زیبارو و حتی بیشتر جنس زن معشوقه- ای است که شاعر به آن عشق می ورزد. زن موضوع اصلی اشعار نزار قبانی است و حجم وسیعی از آثار او را به خود اختصاص داده است. قبانی خود را دوست دار و مدافع زن معرفی می کند و همانند یک جامعه شناس سعی می کند واقعیت ها و باورهایی که درباره زن در جوامع مختلف وجود دارد، مورد نقد و بررسی قرار دهد. نزار قبانی تأکید دارد «اشعارش مملو از مسایل زنان است و درباره تمام زنان دنیا می نویسد و علی رغم اختلاف نظرهایی که با بعضی از زنان دارد؛ زن برای همیشه دوست و معشوقه او قرار می گیرد و تا لحظه مرگ مسئول و سرپرست او باقی خواهد ماند» (حیدوش، ۲۰۰۱: ۸۸). زن برای نزار قبانی همانند گذرنامه و شناسنامه است. او زن را بازیگر اصلی تاریخ تمدن و فرهنگ و در نتیجه، موضوع اصلی شعر خود می داند.

نزار قبانی در شعر «من لا یحبک یقی دونما وطن»^۷ عشق به زن را مساوی می داند با عشق به زمین، تاریخ، زمان، آب، گیاهان، کودکی، نان، دریا، صدف ها، کشتی ها، ستارگان. همچنین، در دفتر شعر «هكذا اکتب تاریخ النساء» در شعر «اریدک انثی» زن و زنانگی را به صورت زیر تعریف می کند:

«أریدک انثی.. / لأن الحضارة انثی.. / لأن القصيدة انثی.. / و سنبله القمح انثی.. / و قارورة العطر انثی.. / و باریس - بین المدائن - انثی..» (قبانی، ۲۰۰۷: ۱۶۲). «تورا زن می خواهم.. / چون زن تمدن است.. / و قصیده زن است / و خوشه گندم زن است / و شیشه عطر زن است / و پاریس در بین شهرها زن است».

نزار قبانی درباره زن چنین اظهار نظر می کند: «أنا شاعر قضیه، و المرأه جزء من هذه القصیه، فالمرأه یمکن أن تكون ورده فی ثوب سترتی، ولکنها تتحول أيضا إلى سیف یذبحنی. المرأه عندی أرض ثوریه، و وسیله من وسائل التحریر الاجتماعیه التي یخوضها الوطن العربی الیوم... إننی أکتب للمرأه، عن المرأه لأتقدها من مخاطب القبیله، و من سیف أبی زید الهلالی» (الحواری، ۲۰۰۸: ۵۶). «من شاعر قضیه هستم و زن هم جزیی از این قضیه است، و زن می تواند گلی در لباسی باشد

که مرا پوشیده، همچنین، می تواند به شمشیر کشنده من تبدیل شود. زن برای من سرزمینی انقلابی است و ابنزاری برای آزادی اجتماعی است که میهن عربی امروزه درگیر آن است... من زن را می نویسم. از زن برای آن که نجاتش دهم از سخنان قبیله و از شمشیر ابو زید هلالی».

به طور کلی، زن در شعر نزار قبانی هم به صورت عاشق و هم به صورت معشوق به تصویر کشیده می شود و بر همین اساس، نزار قبانی گاه خود را در قالب مردی به تصویر می کشد که عاشق زنی دلربا شده است و گاه او را در قالب زنی با احساس خود تصویر می کند. در این حال می گوشت تمام احساسات و عواطف و روحيات زنانه را با تصاویری خلاق بیان کند. نزار قبانی بر جنس زن تأکید می کند و آن را به صورت های متنوع در اشعارش توصیف می کند. دفتر شعر «یومیات امرأة لا مبالیه^۱» مجموعه اشعار تمثیلی ای است که نزار قبانی ذهن و اندیشه زن را در آن به تصویر می کشد. این مجموعه با شعر «رسالة إلى رجل ما^۲» شروع می شود و شامل مسایل گوناگونی است که زن از آن به تنگ آمده است و در حقیقت، تصویری از جامعه مردسالار عربی است. در این شعر زن موجودی هوشیار است، خیلی خوب واقعیت را درک و تجزیه و تحلیل می کند و این جرات را دارد که محدوده مردان را کوچک تصور کند و قوانین آن ها را پوچ و بی ارزش بشمرد. در کل، این مجموعه شعری نزار قبانی زبان حال زن معاصر عربی است؛ زنی که در حال دگرذیسی از سنت های پیشین است و پا در راه دنیایی تازه گذاشته است.

در شعر نزار قبانی دو نوع رویکرد در مورد معشوقه وجود دارد؛ نوع اول معشوقی کلی است که فردیت ندارد؛ زنی زیبا و خیالی است که شاعر آن را در شعر خود مطرح می کند و به پیروی از سنت شاعران کلاسیک عرب، گاه اسمی نیز برایش انتخاب می شود، مثل فاطمه در دفتر شعر «الحب لا یقف علی الضوء^۱» یا مایا، ارویانتیا، هند، هیفاء، رانیه، زینب و غیره. نوع دوم معشوقه زنی است که چهره مشخصی دارد و همسر شاعر است. بهترین شعری که سیمای همسر شاعر در آن به وضوح دیده می شود، شعر «بلقیس» است، شعری که یک

سال بعد از مرگ همسرش، بلقیس الروای، در حادثه منفجر شدن سفارت عراق در بیروت در سال ۱۹۸۱ سروده شده است.

«بلقیس / کانت أجمل الملكات فی بابل / بلقیس / کانت أطول النخلات فی أرض العراق / کانت إذا تمشی / تراقها طواویس...» (قبانی، ۲۰۰۷: ۱۰۳). «بلقیس زیباترین شاهزاده بابل بود/ بلقیس/ بلندترین نخل های عراق بود/ هر وقت راه می رفت / طاووس ها همراهی اش می کردند».

زنان زیادی در زندگی نزار قبانی حضور دارند، اما او در یکی از مصاحبه هایش در ۶۰ سالگی ویژگی زنی را که دوست دارد به او عشق بورزد، این گونه بیان می کند: «لم تتغير مطالبی من المرأة كثيراً.. فلا أزال أبحث عن أمی فی کل امرأة أقابلها... و لا أزال أبحث عن ترضی أن تسكن معی أنا و شعری، تحت سقف واحد...»^{۱۱} (حیدوش، ۲۰۰۱: ۹۱). قبانی در آثار و اشعار خود چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم از مادرش به عنوان زن آرمانی یاد می کند. در بررسی اشعار نزار قبانی به استعاره ها و نشانه های شگفت انگیزی بر می خوریم که به نوعی روابط کودک و مادر در آن خودنمایی می کند. نزار در دفتر شعر «الرسم بالكلمات» شعری تحت عنوان «خمس رسائل إلی امی» یاد آور می شود که هنوز کودک است و عکس مادر و خانه ای که او را پناه داده، همه جا با خود حمل می کند و می گوید در رابطه اش با دیگر زنان ناراحت و دلسرد است و هنوز زنی را که با او رفتار مادرانه داشته باشد، پیدا نکرده است:

«عرفت نساء أوروبا.. / عرفت عواطف الإسمت و الخشب / عرفت حضارة التعب.. / و طففت الهند، طففت السند، طففت العالم الأصفر.. / و لم أعثر.. / علی امرأة تمشط شعری الأشقر / و تحمل فی حقیبتها إلی عرائس السكر / و تکسونی إذا أعرى... / آیا امی.. أنا الولد الذی أبحر.. / و لازالت بخاطره / تعيش عرسة السكر / فکیف.. فکیف.. یا امی / غدت أبا.. و لم أكبر؟» (قبانی، بی تا: ۵۳۰). «زنان اروپا را شناختم.. / احساس سیمان و چوب را شناختم / تمدن خسته را شناختم / هند و سند را گشتم / دنیای زرد را گشتم / اما نیافتم / زنی را که شانه کند موهای بور مرا / و در کیفش آب نبات های عروسکی داشته باشد / و هر وقت برهنه شدم، مرا

پوشاند.../ ای مادرم.. من آن پسری هستم که سفر کردم.../ و هنوز در ذهنش /
آب نبات های عروسکی زندگی می کند/ پس چگونه.. چگونه ای مادرم / پدر
شدم.. ولی بزرگ نشدم».

نزار قبانی وطن و سرزمین را نیز به عنوان معشوقی زیبا و دلربا دوست دارد و
همیشه آن را مانند زنی زیبا به تصویر می کشد:

«الوطن قد یصبح فی مرحلة من المراحل عشیقة أجمل من کل العشیقات و
أغلی من کل العشیقات» (حیدوش، ۲۰۰۱: ۸۸). «روزی وطن به معشوقه ای بدل
می شود که زیباتر از تمام معشوقه ها و با ارزش تر از همه آن ها خواهد بود».

۱۲- نتیجه گیری

از مطالعه صورت گرفته در اشعار فریدون مشیری و نزار قبانی می توان شباهت
های زیادی در اندیشه و دیدگاه های آن ها مشاهده کرد. فریدون مشیری شاعری نو
سنت گرا است که نقش واسطه بین ادبیات کلاسیک و ادبیات معاصر را ایفا
نموده است. او از زاویه ای معتدل و محافظه کارانه به سرایش شعر می پردازد، نزار
قبانی نیز شاعری نوگرا و مدرن است که رابطه اش را با تاریخ و ادبیات کلاسیک
قطع نکرده است و علی رغم تلفیق این دو جریان، به ستیز با سنت های فکری
جامعه خود پرداخته است. جسارات و بی پروایی در به کار بردن مضامین و
ترکیبات شعری از ویژگی های شاخص نزار قبانی است.

باید اذعان کرد که معشوقه نزد فریدون مشیری و نزار قبانی معنایی گسترده و
وسیع دارد. در کل، معشوقه در شعر فریدون مشیری و نزار قبانی صورتی جسمانی
و زمینی دارد. عشق نزار قبانی، عشقی اباحی و جسمانی است و در توصیف
معشوقه، عامدانه بی پرواست؛ در مقابل، فریدون مشیری در بیان حالات عاشقانه و
توصیف جسمانی معشوق بسیار محافظه کار است. مشیری به نسبت نزار قبانی
کمتر توانسته و یا خواسته که از سنت های ادبی فراتر برود. مشیری برخلاف نزار
قبانی جرات تابو شکنی را به خود نمی دهد و یا به تعبیری، فضای اجتماعی جامعه
این اجازه را به او نمی دهد. از این لحاظ شاید بتوان او را سنتی ترین شاعر مدرن

به حساب آورد؛ شاعری نوگرا که زبانی نو را به خوبی به خدمت می‌گیرد، اما در پرداخت فرهنگی این موضوع نقش قابل قبولی ارایه نمی‌دهد.

از دیگر وجوه مشترک قبانی و مشیری توسعه معنای عشق در آثار آن هاست. عشق به انسان، زیبایی، سرزمین و آزادی به محورهای اصلی شعر آن‌ها تبدیل شده است. هر دو شاعر خواهان عدالت و آزادی و احترام به انسان فارغ از تمام مرز بندی‌ها و ایدئولوژی‌ها هستند. شعر آن‌ها به منزله خلق جهانی نو است که در آن عشق و محبت و مهربانی و احترام، مواد اولیه ساخت دنیای آرمانی بشر در نظر گرفته شده است.

یادداشت‌ها

۱. شعر کلاسیک همان بازگشت به شعر کهن (عباسی) است.
۲. زن سبزه به من گفت.
۳. ای سرزمین اندوه‌گینم.. در یک لحظه دگرگونم ساختی / از شاعری که عشق و اشتیاق می‌سرود / به شاعری که با دشنه می‌نگارد...
۴. فرهنگ عشق.
۵. من فکر می‌کنم پس هستم.
۶. من طغیان می‌کنم پس هستم.
۷. هر کس تو را دوست نداشته باشد، بدون وطن می‌ماند.
۸. روزهای زن بی بند و بار.
۹. نامه برای مردی نامعلوم.
۱۰. عشق در مقابل چراغ قرمز توقف نمی‌کند.
۱۱. خواسته‌های من از زن تغییر زیادی نکرده است؛ زیرا من همچنان جستجو می‌کنم مادرم را در تمام زن‌هایی که ملاقات می‌کنم... و همچنان دنبال زنی هستم که راضی شود با من و شعرم زیر یک سقف سکونت کند.

کتابنامه

الف: منابع فارسی

۱. اسوار، موسی، (۱۳۸۲)، تاسیز شوم از عشق، تهران: سخن.
۲. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغت نامه دهخدا. جلد دهم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۳. دهقانی، محمد، (۱۳۸۷)، وسوسه عاشقی، تهران: جوانه رشد.
۴. زرقانی، سید مهدی، (۱۳۸۴)، چشم انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث.
۵. شورل، ایو، (۱۳۸۶)، ادبیات تطبیقی، ترجمه طهمورث ساجدی، تهران: امیر کبیر.
۶. صاحب اختیاری، بهروز، (۱۳۸۰)، فریدون مشیری شاعر کوچه ی خاطره ها، تهران: هیرمند.
۷. غنیمی هلال، محمد، (۱۳۷۳)، ادبیات تطبیقی، ترجمه و تعلیق سید مرتضی آیت الله زاد شیرازی، تهران: امیر کبیر.
۸. فرزاد، عبدالحسین، (۱۳۸۰)، رؤیا و کابوس، تهران: مروارید.
۹. محمدی آملی، محمد رضا، (۱۳۸۲)، ترانه آبی: بررسی زندگی اجتماعی و ادبی فریدون مشیری، تهران: موسسه نگاه.
۱۰. مختاری، محمد، (۱۳۷۸)، هفتاد سال عاشقانه، تهران: تیراژه.
۱۱. مدنی، نسرین، (۱۳۸۶)، "ادبیات تطبیقی شعر معاصر عرب و ایران"، ادبیات تطبیقی، شماره ۲.
۱۲. مشیری، فریدون، (۱۳۸۹)، بازتاب نفس صبحدمان، تهران: چشمه.

ب: منابع عربی

۱. حبیب، پروین، (۱۹۹۹)، تقنیات التعبير فی شعر نزار قبانی، عمان: دار الفارس للنشر و توزیع.
۲. حیدوش، احمد، (۲۰۰۱)، شعریه المرآه و انوثة القصیده: قراءه فی شعر نزار قبانی، دمشق: منشورات اتحاد الکتاب العرب.
۳. قبانی، نزار، (۲۰۰۷)، الأعمال الکامله للشاعر نزار قبانی، قاهره: کنوز.

۴. قبانی، نزار، (بی تا)، *الأعمال الكاملة للشاعر نزار قبانی*، بیروت: منشورات نزار قبانی.
۵. قبانی، نزار، (۱۳۶۴)، *شعر، زن و انقلاب*، ترجمه عبدالحسین فرزاد، تهران: امیرکبیر.
۶. قبانی، نزار، (۱۹۸۹)، *هكذا اکتب تاریخ النساء*، چاپ پنجم، بیروت: منشورات نزار قبانی.
۷. الهواری، صلاح الدین، (۲۰۰۸)، *المراه فی شعر نزار قبانی: دراسة نقدیه*، بیروت: دار البحار.

Archive of SID